

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه
سال هشتم، شماره ۲۹، بهار ۱۳۹۷ هـ ش / ۱۴۳۹ هـ ق / ۲۰۱۸ م، صص ۵۷-۸۲

التبر المسبوك في نصيحة الملوك غزالی مأخذ چند حکایت از هزارویک شب^۱

احمد رحیم‌خانی سامانی^۲

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد، ایران

محمد حکیم‌آذر^۳

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد، ایران

مظاهر نیک‌خواه^۴

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد، ایران

چکیده

ریشه‌یابی حکایت‌ها، اندیشه‌ها و دست‌مایه‌های ادبی و زبانی شاعران و نویسندگان، یکی از شاخه‌های مهم در بررسی‌های زبانی و ادبی است. این مسئله، زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که آموزه‌های یک اثر، به زبانی دیگر ترجمه شود و از طریق ترجمه‌ای خوب، نه تنها اثر جای خود را در میان فرهنگ و زبان ملتی دیگر باز می‌کند، بلکه تأثیرات بینامتنی خود را نیز ماندگار می‌نماید. پژوهش حاضر می‌کوشد تا ضمن یک مقابله و تطبیق دقیق متنی میان متن عربی هزارویک شب و ترجمه عربی نصیحة الملوك غزالی که به نام التبر المسبوك في نصيحة الملوك معروف است، ثابت کند که کتاب التبر المسبوك، مأخذ پنج حکایت از حکایت‌های هزارویک شب است و با وجود متون گوناگون عربی که به نوعی برخی از آن‌ها، روایت‌های دیگری از این پنج حکایت را در خود دارند، گردآورندگان و روایان هزارویک شب، در گزارش این پنج داستان، اساس خود را بر این کتاب نهاده‌اند. اقتباس روایان هزارویک شب در یکی از حکایت‌های بررسی‌شده، اقتباس محتوایی و در چهار حکایت دیگر، اقتباس‌های صرفی و نحوی و منطبق بر متن عربی التبر المسبوك است، به گونه‌ای که میان حجم این حکایت‌ها در متن هر دو کتاب، تفاوت‌های زیادی وجود ندارد و نشان می‌دهد، روایان هزارویک شب، با وجود برخی از این حکایت‌ها در متون عربی، متن التبر المسبوك را برای اقتباس خود برگزیده‌اند.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، مأخذشناسی، هزارویک شب، ألف لیلة وليلة، التبر المسبوك في نصيحة الملوك، نصیحة الملوك، امام محمد غزالی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۲۳

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۲

۲. رایانامه: rahimkhani@chmail.ir

۳. رایانامه نویسنده مسئول: hakimazar@gmail.com

۴. رایانامه: mazahernikkhah@chmail.ir

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

مأخذشناسی و ریشه‌یابی حکایت‌ها، اندیشه‌ها و دست‌مایه‌های ادبی و زبانی شاعران و نویسندگان، یکی از شاخه‌های مهم در بررسی‌های زبانی و ادبی است که از یک سو جزو حوزه‌های تخصصی مُصَحَّحان و متن‌شناسان است و از دیگر سو، با رشته‌های مختلفی نظیر سبک‌شناسی، دستور زبان، معنی‌شناسی، ترجمه، ادبیات تطبیقی و دیگر مقوله‌های ادبی و زبانی ارتباط تنگاتنگی دارد. بدیهی است که نتایج سودمند حاصل از این بررسی‌ها، در پژوهش‌های معرفتی و محتوایی نیز جایگاه خاص خود را دارد.

مأخذشناسی حکایت‌ها، اشعار، احادیث، امثال، حکم و نمادها، از دیرباز مورد توجه پژوهشگران، نویسندگان و شاعران بوده است. از آنجا که آثار زبانی و ادبی، بر یکدیگر اثر گذارند، بررسی اتصالات شکلی و محتوایی متون مختلف و شناخت ساختارهای بینامتنی^۱ نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. بی‌دلیل نیست که این حوزه، در دیدگاه‌های نوین متن‌پژوهی و نیز پژوهش‌های ساختارشناسانه بسیار کارگشا است.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

با گسترش روزافزون انتشار متون علمی و بهره‌گیری از روش‌های ارجاع و آشنایی با شیوه‌های نقد مقابله‌ای و تطبیقی، امروزه بیش از پیش می‌توان ارتباطات متون گوناگون را با یکدیگر بازشناخت. این مسئله، زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که آموزه‌های یک اثر، به زبانی دیگر ترجمه شود و از طریق ترجمه‌ای خوب، نه تنها اثر جای خود را در میان فرهنگ و زبان ملتی دیگر باز می‌کند، بلکه تأثیرات بینامتنی خود را نیز ماندگار می‌نماید.

از میان آثار ادبی جهان، *هنر رویک شب*، جایگاه ویژه‌ای دارد و کمتر ملت و قومی را می‌توان یافت که از تأثیر این کتاب بی‌نصیب مانده باشد. در میان آثار مربوط به *هنر رویک شب* شناسی، پژوهشگران بسیاری تا کنون پیرامون ریشه‌شناسی حکایت‌های آن نظرهای گوناگونی نوشته‌اند. «پس از انتشار ترجمه گالان^۲، خاورشناسان بزرگ چون: دو هامر^۳، سیلواستر دوساسی^۴، ادوارد ویلیام لین^۵، لانگله^۶،

1. Intertextuality
2. Antoine Galland
3. de Hammer
4. Sylvestre de sacy
5. Edward William Lane
6. Langles

لوازلر دلونشان^۱، رنو^۲، مولر^۳، ئلدکه^۴، دوشلگل^۵، گیلدمیستر^۶، دو خویه^۷، اُستروپ^۸ و دیگران در سراسر قرن نوزدهم و نیز در قرن بیستم، دربارهٔ ریشه و خاستگاه هزارویک شب، به بحث و جدل پرداختند و در این باب، هزارویک مسئله مطرح ساختند و برخی اصل آن را هندی و ایرانی و برخی دیگر منحصراً عربی یا یونانی پنداشتند و گروهی نیز پذیرفتند که کتاب دارای چندین منبع است» (ستاری، ۱۳۶۸: ۶).

امام محمد غزالی^(۱) به عنوان یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های فکری جهان اسلام در قرن پنجم و اوایل قرن ششم، از آن دسته اندیشورانی است که به شهادت منابع و مأخذ گوناگون، در حوزه‌های مختلف کلامی، فلسفی، سیاسی، اخلاقی، معرفتی و ادبی، جایگاه والایی در ایران و جهان دارد؛ اگرچه غزالی جز چند کتاب فارسی که نصیحة الملوک یکی از آنهاست، آثار بی‌شماری به زبان عربی دارد، ولی جنبه‌های ادبی آثار او را، به طور عمده، منتقدان ایرانی در آثار فارسی او جست‌وجو نموده‌اند و آثار عربی او در حوزه‌های سیاسی، اخلاقی و معرفتی بررسی شده‌اند. به همین دلیل، تا آنجا که نگارندگان جستجو کرده‌اند، هنوز چند و چون دقیقی از تأثیرگذاری‌های روایی آثار غزالی در میان متون ادبی فارسی و عربی در دست نیست.

با تمام این احوال، پژوهش‌های مربوط به مأخذشناسی قصه‌ها و حکایت‌های هزارویک شب از یک سو و تأثیرگذاری‌های امام محمد غزالی به عنوان یکی از اثرگذارترین چهره‌های جهان اسلام، هنوز در گشوده‌ای است که کارهای انجام‌نشده در آن، بسیار بیشتر از نوشته‌هایی است که امروزه منتشر شده‌اند.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

همان‌طور که گفته شد، بررسی آبخورهای حکایت‌ها و داستان‌ها، از دو جهت بسیار ارزشمند است؛ نخست اینکه با مطالعات برابرنهادی، می‌توان خط سیر تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌های متنی را در دوره‌های گوناگون و در میان خوانندگان یک اثر بازجست و دوّم آنکه، الگوها و روش‌های این

1. Loiseleur Deslongchamps
2. Reinaud
3. H. Muller
4. Noldeke
5. de Schlegel
6. Gildemeister
7. de Goeje
8. Ostrup

تأثیر‌گذاری‌ها و تأثیرپذیری‌های متنی را می‌توان دنبال نمود.

- آیا غزالی به عنوان یکی از بزرگان فکری جهان اسلام، افزون بر حوزه‌های معرفتی، در حیطه‌های دیگر نیز تأثیرگذار بوده است؟

- جایگاه *التبر المسبوك في نصيحة الملوك* غزالی، در مآخذ حکایت‌های مورد نظر چگونه است؟
- شباهت‌ها و تفاوت‌های حکایت‌های پنج‌گانه مورد نظر در متن عربی *هزارویک شب* با متن *التبر المسبوك* به چه صورت است؟

پژوهش حاضر می‌کوشد تا ضمن پاسخگویی به پرسش‌های بالا و مقابله و تطبیق دقیق متنی میان متن عربی *هزارویک شب* و ترجمه عربی *نصيحة الملوك* غزالی که به نام *التبر المسبوك في نصيحة الملوك* معروف است، ثابت کند که کتاب *التبر المسبوك*، مآخذ پنج حکایت از حکایت‌های *هزارویک شب* است و با وجود متون گوناگون عربی که به نوعی برخی از آن‌ها، روایت‌های دیگری از این پنج حکایت را در خود دارند، گردآورندگان و راویان *هزارویک شب*، در گزارش این پنج داستان، اساس خود را بر این کتاب نهاده‌اند.

۱-۴. پیشینه پژوهش

از میان پژوهش‌های مرتبط با مآخذ آثار غزالی، تحقیقات نوشته‌شده در قالب کتاب، پایان‌نامه، طرح پژوهشی یا مقاله، به طور عمده، مربوط به تصحیح، انتشار، ترجمه، شرح، تفسیر و تأثیرپذیری‌ها یا تأثیر‌گذاری‌های فکری غزالی هستند. با این حال، از میان پژوهش‌های متنی، به‌ویژه پایان‌نامه‌ها و مقالات منتشرشده که به نوعی به مآخذشناسی مفاهیم خاص معرفتی یا روایت‌ها و حکایت‌های آثار غزالی می‌پردازد، می‌توان به پژوهش‌های زیر اشاره کرد:

پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد غفوریان (۱۳۹۲)، «تأثیر احیاء علوم الدین امام محمد غزالی بر بوستان و گلستان سعدی». پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد غلامرضایی (۱۳۸۸)، «تأثیر آرای امام محمد غزالی بر اندیشه عطار نیشابوری». دهقان (۱۳۸۱: ۱۳-۳۶)، مقاله «تأثیر غزالی بر آرای تفسیری صدر المتألهین»؛ کاکرش (۱۳۸۸: ۱۲۹-۱۵۱)، مقاله «تأثیر اندیشه‌های کلامی غزالی بر آراء سنایی»؛ پناهی و شریفی (۱۳۸۹: ۳۹-۶۲)، «مآخذ اندیشه‌های صوفیانه غزالی در کیمیای سعادت: رکن عبادات»؛ اکبری و همکاران (۱۳۹۱: ۷۷-۹۰)، «تأثیرپذیری غزالی از ابن سینا در دو موضوع نفس و معاد».

با بررسی منابع مرتبط با غزالی، نگارندگان به پژوهشی مستقل با موضوعیت این مقاله که مآخذشناسی روایتی *هزارویک شب* است و یا حتی اثری که به متون داستانی عربی از میان آثار غزالی

اختصاص داشته باشد، دست نیافته‌اند.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

نگارندگان مقاله برای مقابله متن *التبر المسبوك* با متن عربی *هزارویک شب*، از نسخه بیروت که با تصحیح احمد شمس‌الدین (غزالی، ۱۹۸۸) منتشر شده است، بهره برده‌اند و برای متن عربی *هزارویک شب* نیز، نسخه کلکته (*ألف ليلة وليلة*، ۱۸۳۹) را در کنار چند نسخه دیگر که در بخش منابع و مأخذ به کتاب‌شناسی آن‌ها اشاره شد، اساس کار خود قرار داده‌اند.

برای مقابله و مطابقت این حکایت‌ها، حجم، مطابقت نویسه‌ای آن‌ها با هم، جمله‌بندی‌ها، شباهت‌ها، تفاوت‌ها و حتی موضوع و محلّ قرارگیری حکایت‌ها در هر دو اثر مطابق با حوصله مقاله، مورد توجه قرار گرفت و بخش‌هایی از حکایت‌های هر دو کتاب آورده شد. به هر حال، چارچوب نظری پژوهش نیز بر اساس مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی صورت می‌گیرد که در آن بر تعاملات تاریخی و جریان تأثیر و تأثر تأکید می‌شود.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. *التبر المسبوك في نصيحة الملوك*

از میان آثار امام محمد غزالی، می‌توان به *التبر المسبوك في نصيحة الملوك*^(۲) به عنوان یکی از قدیمی‌ترین ترجمه‌های آثار او به عربی اشاره کرد. این اثر که ترجمه *نصيحة الملوك غزالی* است، در سال ۵۹۵ هجری (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۷۶) یعنی حدود ۹۲ سال پس از نگارش این اثر^(۳) به قلم «ابوالبرکات مبارک بن احمد مبارک اربلی» (۵۶۴-۶۳۷)، معروف به ابن مستوفی (ر.ک: صفا، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۲۵) به عربی ترجمه شد.

ترجمه این اثر، به زبان عربی آن‌گونه که جلال‌همایی نیز اشاره کرده، نمونه خوبی از ترجمه‌های فارسی به عربی از آثار ادب فارسی است. «هنوز یک قرن از رحلت امام غزالی نگذشته بود که *نصيحة الملوك* به دست مردی بسیار فاضل و خوش‌قریحه که دو زبان فارسی و تازی را به‌خوبی می‌دانست، از فارسی به عربی نقل شد و این ترجمه که به عقیده ما بهترین سرمشق ترجمه زبانی به زبان دیگر است، به حدی خوب و دلپسند از کار درآمد که از همان تاریخ، رواج یافت و جای اصل فارسی را بگرفت، چنانکه اصل فارسی به تدریج مهجور و متروک ماند» (غزالی، ۱۳۱۷: یا).

۲-۲. حکایت‌های *التبر المسبوك في نصيحة الملوك* در *هزارویک شب*

بررسی اقتباس و انتقال پنج حکایتی که گردآوردگان *هزارویک شب* از متن *التبر المسبوك* انجام داده‌اند،

افزون بر ارزش‌های روایتی در حوزه بررسی‌های ادبیات داستانی، می‌تواند نشان از تأثیر فراوان امام محمد غزالی علاوه بر حوزه‌های معرفتی، در حوزه‌های ادبیات داستانی عرب نیز داشته باشد. حکایت‌های مورد بررسی در این مقاله به شرح ذیل هستند: «حکایت عمر بن خطاب و زن فقیر»^(۴)، ضمن شب ۶۳؛ «حکایت مأمون و غریبه»، ضمن شب‌های ۳۰۸ و ۳۰۹؛ «حکایت کرامت یحیی بن خالد برمکی به منصور بن زیاد»، ضمن شب‌های ۳۰۶ و ۳۰۷؛ «حکایت یحیی بن خالد برمکی و عبدالله بن مالک خزاعی»، ضمن شب‌های ۳۰۷ و ۳۰۸؛ «حکایت سعید بن سالم باهلی و فضل و جعفر برمکی»، ضمن شب‌های ۳۹۲ و ۳۹۳.

۲-۱-۲. حکایت عمر بن خطاب و زن فقیر

این حکایت، نخستین حکایت از *التبر المسبوك* است که گردآورندگان هزارویک شب در تدوین کتاب خود، از آن بهره برده‌اند. حجم متن حکایت، در هر دو کتاب تقریباً نزدیک به یکدیگر است و اگر دقیق‌تر به مقایسه این دو متن پرداخته شود، مطابق اطلاعات متنی این مقاله، متن *التبر المسبوك*، ۲۵۶ نویسه^۱ و متن عربی هزارویک شب، ۲۷۹ نویسه دارد. در این حکایت، جمله‌بندی‌های متن عربی هزارویک شب، برخلاف چهار حکایت دیگر برگرفته از *التبر المسبوك*، بیشتر محتوایی است و به نظر می‌رسد که راوی یا مدوّن این بخش از هزارویک شب، یا آن را از حافظه نقل کرده و یا برخلاف حکایت‌های دیگر، تمایلی به استفاده از جملات و عبارات متن *التبر المسبوك* نداشته است.

حکایت «عمر بن خطاب و زن فقیر» که در هزارویک شب ضمن شب ۶۳ روایت می‌شود، برخلاف چهار حکایت دیگر که همگی در جلد چهارم نقل می‌شوند، در جلد دوم آمده، از چهار حکایت دیگر جدا افتاده است. لازم به یادآوری است که در *التبر المسبوك* نیز این حکایت از چهار حکایت دیگر که پشت سر هم یا با اندک فاصله‌ای از هم قرار دارند، جدا افتاده است و همین نکته می‌تواند تأکیدی بر اقتباس گردآورندگان هزارویک شب از این کتاب باشد.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، نقل این حکایت با حجمی تقریباً نزدیک به دو برابر هزارویک شب، *التبر المسبوك* و *نصيحة الملوك*، در کتاب سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک طوسی است (ر.ک: خواجه نظام‌الملک طوسی، ۱۳۴۷: ۱۹۴-۱۹۶). از آنجا که سیاست‌نامه نظام‌الملک پیش از *نصيحة الملوك* نوشته شده و به تصریح خود غزالی، در ضمن حکایت «اسماعیل سامانی و عمرو بن لیث» مبنی بر نقل آن حکایت از سیر الملوك (ر.ک: غزالی، ۱۳۱۷: ۶۲) می‌توان با احتمال نزدیک به یقین، منبع اصلی

«حکایت عمر و زن فقیر» را، سیاست‌نامه خواجه دانست که غزالی آن را مطابق با نیاز کتاب خود، خلاصه کرده، پس از ترجمه آن به زبان عربی با عنوان *التبر المسبوك*، مورد اقتباس گرد آوردندگان هزارویک شب قرار گرفته است. در ادامه، بخشی از متن عربی حکایت در این دو کتاب قابل مقایسه است:

۲-۱-۲-۱. بخشی از متن عربی حکایت در *التبر المسبوك في نصيحة الملوك*

«قال زيد بن أسلم: رأيت ليلة عمر بن الخطاب يطوف مع العسس، فتبعته وقلت: أتأذن لي أن أصاحبك؟ قال: نعم. فلما خرجنا من المدينة رأينا ناراً من بعد فقلنا ربّما يكون قد نزل هناك مسافر، فقصدنا النار فرأينا امرأة أرملة ومعها ثلاثة أطفال وهم يبكون، وقد وضعت لهم قدراً على النار وهي تقول: إلهي أنصفي من عمر، وخذ لي منه بالحق! فإنه شعبان ونحن جياع. فلما سمع عمر بن الخطاب ذلك تقدّم وسلّم عليها وقال: أتأذنين أن أدنو إليك؟ فقالت إن دنوت بخير فيسم الله. فتقدم وسألها عن حالها وحال أطفالها، فقالت: وصلت وهؤلاء الأطفال معي من مكان بعيد، وأنا خائفة وهم جياع، وقد بلغ مني ومنهم الجهد والجوع، وقد منعهم عن الهجوع...» (غزالي، ۱۹۸۸: ۵۴-۵۵).

(ترجمه: «زيد بن اسلم گفت: شبی عمر را دیدم که به عسس می گشت. من با وی همراه شدم. گفتم: یا امیرالمؤمنین! دستوری می دهی تا با تو بگردم. گفت: روا باشد. پس با وی برفتم. چون از مدینه بیرون آمدیم، از دور آتشی دیدیم. گفتیم: مگر کسی فرود آمده است. چون برفتیم، زنی دیدیم با دو سه بچه خرد می گریستند و آن زن دیگری بر سر آتش نهاده بود و می گفت: خدای داد از عمر بستاند که وی سیر خورده است و ما گرسنه ایم. عمر رضی الله عنه چون این بشنید، فرارفت و سلام کرد و گفت: نزدیک برآیم؟ زن گفت: اگر به نیکی خواهی آمدن، بیا. عمر رضی الله عنه فرارفت و آن زن را پرسید. زن گفت: از جایی آمده ایم و گرسنه ایم و مانده به اینجا رسیدیم. گرسنگی ما را غمین کرده، خواب نمی آید...») (همان، ۱۳۱۷: ۵۸).

۲-۱-۲-۲. همان بخش از متن عربی حکایت در *ألف ليلة وليلة*

«... وروي زيد بن أسلم عن أبيه أنه قال: خرجت مع عمر ذات ليلة حتى أشرفنا على نار تضرم، فقال: يا أسلم إني أحسب هؤلاء ركبا أضربهم البرد، فانطلق بنا إليهم. فخرجنا حتى أتينا إليهم فإذا امرأة توقد ناراً تحت قدر ومعها صبيان يتضرعون، فقال عمر: السلام عليكم أصحاب الضوء، كره أن يقول أصحاب النار، ما بالكُم؟ قالت: أضرب بنا البرد والليل. قال: فما بال هؤلاء يتضرعون؟ قالت: من الجوع. قال: فما هذه القدر؟ قالت: ماء أسكتهم به وإن عمر بن الخطاب ليسأله الله عنهم يوم القيامة به. قال: وما يدري عمر بحالهم؟ قالت: كيف يتولّى أمور الناس ويغفل عنهم؟ قال أسلم: فأقبل عمر عليّ وقال: انطلق بنا. فخرجنا نهرول حتى أتينا دار الصّرف فأخرج عدلاً فيه دقيق وأناء فيه شحم، ثم قال: حملني هذا...» (ألف ليلة وليلة، ۱۸۳۹، ج ۱: ۴۳۴-۴۳۵).

(ترجمه: «... زيد بن اسلم از پدرش حکایت می کند که گفت: شب با عمر بیرون رفته بودیم. آتشی برافروخته دیدیم. عمر گفت: ای اسلم! از فراین برمی آید اهل کاروانی باشند که برای فرار از سرما، آتش افروخته باشند و رفتیم تا به آتش رسیدیم. آن را زنی زیر دیگ روشن کرده بود و با او دو کودک بودند که می نالیدند. عمر

گفت: سلام بر شما ای یاران نور! - نخواست بگوید «یاران آتش» - چه می‌کنید؟ زن گفت: شب و سرما را می‌گذرانیم. عمر پرسید: گریه بچه‌ها برای چیست؟ زن گفت: گرسنه‌اند. عمر پرسید: پس این دیگ؟ زن پاسخ داد: آب در آن ریخته‌ام. می‌خواهم به این وسیله آرامشان کنم و عمر است که روز قیامت باید پاسخگو باشد. عمر گفت: بناست عمر چگونه حال ایشان بداند؟ زن گفت: چگونه ممکن است متولی امور مردم باشد و از حال و روزشان غافل بماند؟ اسلم گفت: عمر برخاست و پیش افتاد و از من خواست که پی‌اش بروم. به شتاب رفتیم تا به انبار رسیدیم. کیسه‌ای آرد و ظرفی روغن برداشت. گفتم: ای امیرالمؤمنین! اجازه بدهید من این بار را بردارم...» (هزارویک شب، ۱۳۹۰، ج ۱: ۴۲۱-۴۲۲).

۲-۲-۲. حکایت کرامت یحیی بن خالد برمکی به منصور بن زیاد

تا آنجا که نگارندگان جست‌وجو کرده‌اند، این حکایت، نخستین بار در قرن چهارم و در دو کتاب *الحاسن والمسای و الوزراء والکتاب* آمده است. نخستین بند حکایت در *الحاسن والمسای* با جملات زیر آغاز می‌شود:

«فحدّث صالح صاحب المصلی، قال: دعاني الرشيد، وهو على الكرسي، فقال: اذهب الساعة فخذ منصور بن زياد بالخروج من عشرة آلاف درهم، فإن لم يؤدّها الي المغرب فاضرب عنقه، وجنني برأسه، وأنا نفي من المهدي لئن أنت دافعت عنه لأضربن عنقك! قلت: يا سيدي! فإن أعطاني بعضها، ووقّت لي في بعضها وقتاً؟ قال: لا...»، (بيهقي، ۱۹۹۵: ۳۷۰).

(ترجمه: پس صالح صاحب مصلی حکایت کرد و گفت: [روزی هارون] الرشید در حالی که بر تخت بود، مرا فراخواند. گفت: هم‌اکنون نزد منصور بن زیاد برو و ده هزار درهم از او بگیر و اگر تا غروب آن را نداد، گردنش را بزن و سرش را برایم بیاور و من [هارون الرشید] از مهدی [برادرم] بیزارم. اگر از او دفاع کنی، بدون شک گردنت را می‌زنم. گفتم: ای سرورم! اگر بخشی از آن را به من داد و برای بخشی از آن، وقت دیگری از من خواست؟ گفت: نه...)

نویسنده *الوزراء والکتاب*، بند نخستین حکایت را با این جملات آغاز می‌کند:

«وعلق الرشيد الكتب في البيت الحرام، انصرف، فنزل الأنبار، ودعا الرشيد صالحاً صاحب المصلی حين تنكر للبرامكة، فقال له: أخرج إلي بيت منصور بن زياد، فقل له: قد صحت عليك عشرة آلاف درهم، فاحملها إلي في يومك هذا، فإن هو دفعها إليك كاملة قبل مغيب الشمس من يومك هذا، وإلا فاحمل رأسه إلي، وإياك ومراجعتي في شيء من أمره» (الجهشياري، ۱۹۳۸: ۲۲۲).

(ترجمه: روزی [هارون] الرشید کتاب‌هایی را در بیت الحرام آویزان کرد و رفت تا در شهر انبار فرود آمد. [هارون] الرشید، صالح صاحب مصلی را آنگاه که از برمکیان روی تافته بود، فراخواند و به او گفت: به خانه منصور بن زیاد برو و بگو: در حقیقت، پرداخت ده هزار درهم بر عهده توست. پس آن‌ها را همین امروز برای من بفرست. اگر او همه آن را تا پیش از غروب خورشید امروز پرداخت که هیچ، و گرنه سرش را برایم بیاور و

زنهار که در این باره دست خالی نزد من باز گردی!

اگرچه کتاب‌های محمد بن ابراهیم بیهقی، جهشیاری و غزالی، کمابیش موضوعات مشترکی دارند و چه بسا غزالی برای نگارش *نصيحة الملوك*، آثار آن دو را نیز مطالعه کرده است؛ با این حال، با توجه به اشاره نکردن بیهقی و غزالی در حکایت خود به بازگشت هارون الرشید از زیارت بیت‌الله الحرام و رسیدن به شهر «انبار»، به نظر می‌رسد غزالی حکایت خود را از متن *المحاسن والمسايي* اقتباس کرده، سپس مطابق شیوه خود در *نصيحة الملوك* آورده است.

حجم روایت‌های *التبر المسبوك* و *هزارویک شب*، کمابیش نزدیک به یکدیگر است. به گونه‌ای که تعداد نویسه‌های متن *التبر المسبوك* مطابق متن این مقاله، ۴۷۹ نویسه و تعداد نویسه‌های متن *هزارویک شب* با در نظر گرفتن افزوده‌های روایتی گردآورندگان آن و بدون در نظر گرفتن جملات انتها و ابتدای شب‌ها و نیز دو بیت آخر روایت *هزارویک شب* که در متن *التبر المسبوك* وجود ندارد، ۶۷۹ نویسه و اختلاف دو متن به طور تقریبی در حد چهار - پنج سطر است. سیاق جملات و عبارات‌های متن *هزارویک شب*، بسیار شبیه و بدون شک برگرفته از جملات و عبارات *التبر المسبوك* است. نمونه‌هایی از این اقتباس‌ها را می‌توان در ادامه دید:

- نمونه ۱: «يقال إن الرشيد استدعى صالحاً في التاريخ الذي تغير فيه علي البرامكة، وقال: صالح سر إلى منصور بن زياد وقل له: لنا عليك عشرة آلاف ألف درهم، نريد أن تحصلها في هذه الساعة...» (غزالی، ۱۹۸۸: ۹۷).
(ترجمه: «آورده‌اند که روزی هارون الرشید، صالح را بخواند بدان وقت که با برمکیان بدگشته بود و صالح را گفت: به نزدیک منصور رو و بگوی ما را ده بار هزارهزار درم بر توست. هم‌اکنون باید که این مال حاضر کنی.») (همان، ۱۳۱۷: ۱۱۲).

- نمونه ۱: «ومما يحكي أن الرشيد استدعى رجلاً من أعيانهم يقال له صالح قبل الوقت الذي تغير فيه علي البرامكة فلما حضر بين يديه قال له: يا صالح! سر إلي منصور، وقل له: إن لنا عندك ألف ألف درهم والرأي قد اقتضى أنك تحمل لنا هذا المبلغ في هذه الساعة...» (*ألف ليلة وليلة*، ۱۸۳۹، ج ۲: ۲۰۴).
(ترجمه: «و روایت کرده‌اند: ... پیش از آنکه بخت از خانواده برمکیان برگردد، روزی هارون الرشید یکی از نزدیکانش به نام صالح را فراخواند و به وی فرمود: نزد منصور برو و بگو که هزارهزار درهم پیش تو داریم و می‌خواهیم که این مبلغ را هم‌اینک برایمان بفرستی.») (*هزارویک شب*، ۱۳۹۰، ج ۲: ۱۱۱۱).

- نمونه ۲: «... فأطرق يحيى إلى الأرض وبكى وقال: يا غلام! إن أمير المؤمنين هارون الرشيد كان وهب جاريتنا العوادة دنانير جوهرة عظيمة القيمة...» (غزالی، ۱۹۸۸: ۹۸).

(ترجمه: يحيى [سر] به زمین افکند و گریست و گفت: ای غلام! امیرالمؤمنین هارون الرشید، به کنیزمان دنانیر، گوهری گرانبها بخشیده بود...)

– نمونه ۲: «... فأطرق يحيى وبكى وقال: يا غلام! إنَّ أمير المؤمنين قد كان وهب لجارتنا دنانير، جوهره عظيمة القيمة...» (الف ليلة وليلة، ۱۸۳۹، ج ۲: ۲۰۵).

(ترجمه: يحيى [سر] به زیر افکند و گریست و گفت: ای غلام! امیرالمؤمنین [هارون الرشید] به کنیزمان دنانیر، گوهری گرانبها بخشیده بود...)

– نمونه ۳: «... قال صالح: فبكيت وقلت: لا يعود الفلك الدائر يخرج رجلاً مثلك في الوجود؛ فوا أسفا كيف يتواری رجل مثلك له خلق مثل أخلاقك تحت التراب» (غزالي، ۱۹۸۸: ۹۹).

(ترجمه: «صالح گفت: گریستم و گفتم که فلکِ گردان هرگز مردی چون تو در وجود نیاورده است و دریغا چگونه مردی بااخلاق چون تو به زیر خاک شود!») (همان، ۱۳۱۷: ۱۱۴-۱۱۵).

– نمونه ۳: «... فبكى صالح وقال: لا يجري الفلك الدائر بإبراز رجل إلى الوجود مثلك فوا أسفا كيف يتواری من له خلق مثل خُلقك وكرم مثل كرمك تحت التراب...» (الف ليلة وليلة، ۱۸۳۹، ج ۲: ۲۰۷).

(ترجمه: پس صالح گریست و گفت: هرگز فلکِ گردان مردی چون تو به وجود نیاورده است و دریغا چگونه خُلقی چون خویِ تو و کرامتی چون بخشش تو به زیر خاک رود!)

با در نظر گرفتن شباهت‌های زیادی که بین روایت هزارویک شب و التبر المسبوك مشاهده می‌شود و نیز مقابله اختلافاتِ روایتی متن المحاسن والمساوي و الوزراء والكتّاب، جای تردیدی باقی نمی‌ماند که این روایت هزارویک شب، برگرفته از التبر المسبوك است. در ادامه، بخشی از متن عربی حکایت در این دو کتاب قابل مقایسه است:

۲-۲-۱. بخشی از متن عربی حکایت در التبر المسبوك في نصيحة الملوك

«يقال إنَّ الرشيد استدعى صالحاً في التاريخ الذي تعيّر فيه على البرامكة، وقال صالح سر إلى منصور بن زياد وقل له لنا عليك عشرة آلاف ألف درهم، نريد أن تحصلها في هذه الساعة، وإن لم يحصلها إلى المغرب فخذ رأسه عن جسده وأنتي به، وإياك ومراجعتي في شيء من أمره. قال صالح: فصرت إلى منصور وعرفته ما ذكره الرشيد من سياسته، فقال له: هلكت؛ وحلف أن جميع أسبابه وأملاكه لا يقوم بمائة ألف درهم فمن أين يقوم بتحصيل عشرة آلاف ألف درهم؟ قال صالح: فقلت له دبر حيلة في أمرك، فإني لا أقدر أن أمهل ولا أحابي فيما أمر به أمير المؤمنين؛ فقال: احملني إلى بيتي أودع أولادي وأهلي وصيتي وأوصي أقاربي؛ فجعل منصور يودع أهل بيته، وارتفع في منزله البكاء والاستغاثة والصراخ. قال صالح: فقلت له ربّما يكون لك فرج على أيدي البرامكة، فامض بنا اليهم!...» (غزالي، ۱۹۸۸: ۹۷-۹۹).

(ترجمه: «آورده‌اند که روزی هارون الرشید، صالح را بخواند بدان وقت که با برمکیان بد گشته بود و صالح را گفت: به نزدیک منصور رو و بگوی ما را ده بار هزارهزار درم بر تو است. هم اکنون باید که این مال حاضر کنی و اگر تا شبانگاه نگرارد، سرش پیش من حاضر آور و بیش از این خبری مپرس. صالح گفت: نزد منصور رفتم و او را آگاه کردم از صورت حال. منصور گفت: آه! هلاک شدم. سوگند خورد که اگر همه ملک و منال من به صد هزار درم رسد. این ده بار هزارهزار درم از کجا آرم؟ صالح گفت منصور را، کار خویش بساز که درنگ

نیست و فرمان این است که تو را گفتم. گفت مرا به خانه بر تا وصیت کنم. صالح با وی برفت و به خانه شد. منصور اهل بیت را وصیت کرد. همه گریان شدند و خروش از ایشان برخاست. صالح چون چنین دید، منصور را گفت: بیرون بیا تا به نزدیک یحیی بن خالد رویم که فرج تو به نزدیک وی پدید آید» (همان، ۱۳۱۷: ۱۱۲).

۲-۲-۲. همان بخش از متن عربی حکایت در آلف لیله و لیله

«وَمَا يَحْكِي أَنَّ الرَّشِيدَ اسْتَدْعَى رَجُلًا مِنْ أَعْوَانِهِ يُقَالُ لَهُ صَالِحٌ قَبْلَ الْوَقْتِ الَّذِي تَغَيَّرَ فِيهِ عَلِيُّ الْبَرَامِكَةَ فَلَمَّا حَضَرَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ: يَا صَالِحُ! سِرْ إِلَيَّ مَنْصُورٌ، وَقُلْ لَهُ: إِنَّ لَنَا عِنْدَكَ أَلْفَ أَلْفِ دَرَاهِمٍ وَالرَّأْيُ قَدْ اقْتَضَى أَنَّكَ تَحْمِلُ لَنَا هَذَا الْمَبْلُغَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ. وَقَدْ أَمَرْتُكَ يَا صَالِحُ أَنَّهُ إِنْ لَمْ يَحْصُلْ لَكَ ذَلِكَ الْمَبْلُغُ مِنْ هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَيَّ قَبْلَ الْمَغْرَبِ أَنْ تَرْيَلُ رَأْسَهُ عَنِ جَسَدِهِ وَتَأْتِيَنِي بِهِ. فَقَالَ صَالِحٌ: سَمِعًا وَطَاعَةً. ثُمَّ سَارَ إِلَيَّ مَنْصُورٌ وَأَخْبَرَهُ بِمَا ذَكَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ مَنْصُورٌ: قَدْ هَلَكْتُ وَاللَّهِ فَإِنَّ جَمِيعَ تَعَلُّقَاتِي وَمَا تَمْلِكُهُ يَدِي إِذَا بِيَعْتُ بِأَعْلَى قِيَمَةٍ لَا يَزِيدُ ثَمَنُهَا عَلَيَّ مِائَةَ أَلْفِ فَنَنْ أَيْنَ أَقْدَرُ يَا صَالِحُ عَلَيَّ التَّسَعْمَانَةَ أَلْفَ دَرَاهِمٍ الْبَاقِيَةَ؟ فَقَالَ صَالِحٌ: دَبَّرَ لَكَ حِيلَةً تَتَخَلَّصُ بِهَا عَاجِلًا وَإِلَّا هَلَكْتَ فَإِنِّي لَا أَقْدِرُ أَنْ أَتَمَهَّلَ عَلَيْكَ لِحُظَّةٍ بَعْدَ الْمُدَّةِ الَّتِي عَيْتَهَا إِلَيَّ الْخَلِيفَةُ، وَلَا أَقْدِرُ أَنْ أَخْلَعَ بِشَيْءٍ مِمَّا أَمَرَنِي بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَاسْرِعْ بِحِيلَةٍ تَخْلُصُ بِهَا نَفْسُكَ قَبْلَ أَنْ تَنْتَصِرَ الْأَوْقَاتُ. فَقَالَ مَنْصُورٌ: يَا صَالِحُ أَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ أَنْ تَحْمِلَنِي إِلَيَّ بَيْتِي لِأَوْذَعُ أَوْلَادِي وَأَهْلِي وَأَوْصِي أَقَارِبِي. قَالَ صَالِحٌ: فَمَضَيْتَ مَعَهُ إِلَى بَيْتِهِ فَجَعَلَ يُوَدِّعُ أَهْلَهُ وَارْتَفَعَ الصَّجِيجُ فِي مَنْزِلِهِ وَعَلَا الْبُكَاءُ وَالصَّيْحَانُ وَالِاسْتِغَاثَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى، فَقَالَ صَالِحٌ: قَدْ خَطَرَ بِبَابِي أَنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَكَ الْفَرَجَ عَلَيَّ يَدِ الْبَرَامِكَةِ...» (آلف ليله و ليله، ۱۸۳۹، ج ۲: ۲۰۴-۲۰۷).

(ترجمه: «و روایت کرده اند پیش از آنکه بخت از خانواده برمکیان برگردد، روزی هارون الرشید یکی از نزدیکانش به نام صالح را فراخواند و به وی فرمود: نزد منصور برو و بگو که هزارهزار درهم پیش تو داریم و می خواهیم این مبلغ را هم اینک برایمان بفرستی و نیز به صالح فرمود که به او بگوید که اگر این مبلغ را تا پیش از پسین امروز پرداخت نکنند، سر از تنش جدا می کنیم. صالح فرمان برد و نزد منصور رفت و پیغام خلیفه را به وی رساند و منصور گفت: ای صالح! خدا نابودت کنند! به خدا اگر نقدینه ام را گِرد آورم و هرچه دارم به بالاترین قیمت بفروشم، بیشتر از صد هزار درهم فراهم نمی شود. نه صد هزار دیگر را از کجا بیاورم؟ صالح گفت: چاره ای بساز و گرنه هلاک می شوی. من نمی توانم حتی دمی دیگر به مهلتی که خلیفه برایت معین کرده، بیفزایم. پس تا زمان باقی است، هر کاری از دست برمی آید بکن و جانت را برهان. صالح می گوید که با او به خانه اش رفتم و اهل خانه که خبردار شدند، بنای گریه و زاری گذاشتند و صدای ناله هاشان به آسمان رفت و چنین که دیدم، به او گفتم: به نظر می آید که خداوند گره کارت را به دست برمکیان می گشاید» (هزارویک شب، ۱۳۹۰، ج ۲: ۱۱۱۲).

۲-۲-۳. حکایت یحیی بن خالد برمکی و عبدالله بن مالک خزاعی

پیش از غزالی، ابوالقاسم بن غسان این حکایت را به شکلی مبسوط و تقریباً دو برابر غزالی در تاریخ برمکه نقل کرده است (ابوالقاسم بن غسان، ۱۳۱۳: ۱۴). اختلاف های کلیدی این روایت با روایت التبر

المسبوك و هزارویک شب به قرار زیر است:

- اختلاف ۱: حجم روایت ابوالقاسم بن غسان، تقریباً دو برابر حجم این حکایت در *التبر المسبوك* و هزارویک شب است.

- اختلاف ۲: در متن تاریخ آل برمک، هارون الرشید به عبدالله بن مالک الخزاعی ولایت آذربایگان و ارمنیه را می‌دهد (ر.ک: ابوالقاسم بن غسان، ۱۳۱۳: ۱۴) در حالی که در متن *التبر المسبوك* و هزارویک شب، فقط سخن از ولایت ارمنیه به میان می‌آید.

- اختلاف ۳: در روایت تاریخ آل برمک، شخصی که نامه دروغینی به عبدالله بن مالک می‌نویسد، «دبیر» معرفی (ر.ک: ابوالقاسم بن غسان، ۱۳۱۳: ۱۴) می‌شود، در حالی که این شخص، در متن *التبر المسبوك* و هزارویک شب، فردی محترم و شخیص معرفی می‌شود و سخنی از دبیری او نیست.

افزون بر موارد اختلاف بالا و شباهت‌هایی که به عنوان نمونه به آن‌ها اشاره خواهد شد، نزدیکی و پشت سر هم قرار داشتن چهار روایت مشترک *هزارویک شب* و *التبر المسبوك*، در هر دو کتاب است، به گونه‌ای که جز «حکایت عمر بن خطاب و زن فقیر» و «حکایت سعید بن سالم باهلی و فضل و جعفر برمکی» که در هر دو کتاب، از دیگر حکایت‌ها جدا افتاده، بقیه حکایت‌های مشترک در هر دو کتاب، نزدیک به هم بیان شده‌اند.

این دو روایت، در هر دو کتاب، حجم کمابیش نزدیکی به هم دارند. حجم این روایت در *التبر المسبوك* و بر اساس نگارش این مقاله، حدود ۷۲۴ نویسه و بدون در نظر گرفتن جملات پایان و ابتدای شب‌ها، در *هزارویک شب* حدود ۸۹۵ نویسه و به طور تقریبی، چیزی در حدود هفت - هشت سطر بیشتر از کتاب دیگر است.

جمله‌بندی‌ها و عبارت‌های دو روایت، بسیار شبیه به هم و بدون شک، روایت *هزارویک شب*، برگرفته از جمله‌بندی‌ها و عبارت‌پردازی‌های *التبر المسبوك* بوده است. جملات آغازین و پایانی زیر نمونه‌هایی از این اقتباس را نشان می‌دهد:

- نمونه ۱: «يقال إنه كان بين يحيى بن خالد البرمكي وبين عبدالله بن مالك الخزاعي عداوة في السر ما كانا يظهرهما، وكان سبب تلك العداوة التي بينهما أنّ هارون الرشيد كان يحبّ عبدالله بن مالك إلى أبعد غاية...» (غزالي، ۱۹۸۸: ۹۹).

(ترجمه: «چنین گویند که میان یحیی بن خالد برمکی و میان عبدالله بن مالک خزاعی دشمنی بود اندر سیر و آشکارا نکردندی و سبب عداوت آن بود که هارون الرشید عبدالله را به غایت دوست داشتی...») (همان، ۱۳۱۷: ۱۱۵).

– نمونه ۱: «ومما يحكي أنه كان بين يحيى بن خالد وبين عبدالله بن مالك الخزاعي عداوة في السر ما كانا يظهرهما؛ وسبب العداوة بينهما أن أمير المؤمنين هارون الرشيد كان يحب عبدالله بن مالك محبة عظيمة...» (ألف ليلة وليلة، ۱۸۳۹، ج ۲: ۱۴۶).

(ترجمه: «و نیز روایت کرده اند که میان یحیی بن خالد و عبدالله بن مالک خزاعی در نهان دشمنی بود و بروزش نمی دادند و سبب عداوت، این بود که خلیفه هارون الرشید، عبدالله بن مالک را بسیار دوست می داشت») (هزارویک شب، ۱۳۹۰، ج ۲: ۱۱۱۴).

– نمونه ۲: فقال له يحيى: صنعك معي أكثر من صنعني معك، ولك عليّ المنة العظيمة، واليد الجسيمة، إذ بدّلت تلك العداوة التي كانت بيني وبين ذلك الرجل المحتشم بالصدّاقة، وأنت كنت في ذلك السبب، وأنا أهب من المال مثل ما وهب لك. ثم أمر له من المال بمثل ما أعطاه عبدالله بن مالك» (غزالي، ۱۹۸۸: ۱۰۱).

(ترجمه: پس یحیی گفت: لطف تو در حق من، بسیار بیشتر از لطف من در حق توست. کاری که تو کردی، دشمنی بین من و این مرد محتشم را به صداقت و دوستی بدل ساخت. به تو آنقدر مال می بخشم که او به تو بخشیده است؛ سپس دستور داد به همان میزان به او بخشند که عبدالله بن مالک بخشیده بود).

– نمونه ۲: «فقال له يحيى: إنّ صنعك معي أجمل من صنعني معك، ولك عليّ المنة العظيمة، واليد البيضاء الجسيمة حيث بدّلت تلك العداوة التي كانت بيني وبين ذلك الرجل المحتشم بالصدّاقة والمودّة، فأنا أهب لك من المال مثل ما وهب لك عبدالله بن مالك. ثم أمر له من المال والخيال والتخوت بمثل ما أعطاه عبدالله فعادك لذلك الرجل نعمته كما كانت بمروءة هذين الكريمين» (ألف ليلة وليلة، ۱۸۳۹، ج ۲: ۱۴۸).

(ترجمه: «یحیی گفت: آنچه تو در حق من روا داشته ای، بسیار والاتر از آن است که من برای تو کرده ام. تو باعث شدی که دشمنی دیرینه ما پایان گیرد و به صفا انجامد. پس بر من منت گذاشته ای؛ بنابراین، به همان اندازه که عبدالله به تو بخشیده، من نیز به تو خواهم داد») (هزارویک شب، ۱۳۹۰، ج ۲: ۱۱۱۷).

با توجه به موارد تطبیق این دو حکایت و مقابله روایت های دیگر، می توان تأکید کرد که این حکایت نیز در هزارویک شب، برگرفته از متن التبر المسبوك غزالی است. در ادامه، متن عربی حکایت در این دو کتاب قابل مقایسه است:

۲-۳-۱. بخشی از متن عربی حکایت در التبر المسبوك في نصيحة الملوك

«يقال إنه كان بين يحيى بن خالد البرمكي وبين عبدالله بن مالك الخزاعي عداوة في السر ما كانا يظهرهما، وكان سبب تلك العداوة التي بينهما أن هارون الرشيد كان يحب عبدالله بن مالك إلى أبعاد غاية، بحيث أنّ يحيى بن خالد وأولاده كانوا يقولون إنّ عبدالله يسحر أمير المؤمنين؛ حتى مضى على ذلك زمان والحقد في صدورهما وقلوبهما، فولى الرشيد ولاية أرمينية لعبدالله وسيره إليها. ثم إنّ رجلاً من أهل العراق كان له أدب وذكاء وفضيلة، فضاقت ما بيده وفي ماله، واختل عليه حاله، فزور كتاباً عن يحيى بن خالد إلى عبدالله بن مالك، وسافر به إلى أرمينية، فحين وصل إليها قصد باب عبدالله وسلم الكتاب إلى بعض حجابيه، فأخذ الحاجب الكتاب وسلمه إلى عبدالله بن مالك، ففضه وقرأه وتدبره وعلم أنه مزور، فأذن للرجل فدخل عليه، فقال له: حملت بعض المشقة وجئني بكتاب مزور،

ولکن طب نفساً فإننا لا نخب سعيك! فقال الرجل: أطال الله بقاء الأمير، إن كان قد ثقل عليك وصولي إليك فلا تحتج في منعي لحجة، فأرض الله واسعة، والزأق حيّ متين، والكتاب الذي وصل صحيح غير مزور؛ فقال عبدالله: أنا أعتمد معك أمرين، وهما أن أكتب إلي وكيلي ببغداد وأمره أن يسأل عن حال هذا الكتاب الذي أتيت، به فإن كان صحيحاً أعطيتك إمارة بعض بلاد، وإن آثرت العطاء أعطيتك مائة ألف درهم مع الفرس والجنّيب والحلّة والتشريف. وإن كان الكتاب مزوراً أمرت أن تضرب مائتي خشبة وأن تخلق محاسنك...» (غزالي، ۱۹۸۸: ۹۹-۱۰۱).

(ترجمه: «چنین گویند که میان یحیی بن خالد برمکی و میان عبدالله بن مالک خزاعی دشمنی بود اندر سیر و آشکارا نکردندی و سبب آن بود که هارون الرشید عبدالله را به غایت دوست داشتی [چنانکه یحیی] با پسران گفت: مگر عبدالله امیرالمؤمنین را جادو می کند. روزگاری برآمد و آن آزار در دل می داشتند تا رشید، امیری ارمینیه به عبدالله داد و او را آنجا فرستاد. مردی از مردمان عراق، خداوند ادب و فرهنگ را دست تنگ شد و حال بر وی بگشت. تدبیر کرد و نامه مزور بساخت از یحیی بن خالد به عبدالله و از ناساختگی ایشان هیچ خبر نیافته بود. پس به ارمینیه شد و به در سرای عبدالله آمد و نامه به حاجب داد. حاجب، نامه به عبدالله داد. عبدالله، بفرمود تا خداوند نامه را پیش آوردند. عبدالله گفت: رنج دیدی و سفری دراز کردی، ولیکن نامه دروغ آوردی. دل قوی دار که من تو را ناامید نکنم که تو با امیدی نزدیک من آمدی. گفت: زندگانی امیر دراز باد. اگر تو را آمدن من دشوار است، بهانه مکن که جهان خدای تعالی فراخ است و خدای تعالی روزی به من بدهد و این نامه که آوردم مزور نیست. عبدالله گفت: اگر خواهی با تو دو کار کنم. یکی آنکه نامه نویسم به و کیل خویش بر در امیرالمؤمنین و بگویم تا ازین نامه که تو آوردی، باز پرسد. اگر نامه درست آید، اختیار تو را دهم. اگر امیری شهری خواهی به تو دهم و اگر عطا خواهی، دویست هزار درم به تو بخشم و آنچه درخور آن باشد از اسب و ساختگی و اگر نامه مزور باشد، بفرمایم تا تو را دویست چوب بزنند و ریشت بسترند...») (همان، ۱۳۱۷: ۱۱۵-۱۱۶).

۲-۳-۲. همان بخش از متن عربی حکایت در آلف لیلیه ولیلیه

«ومّا یحكي أنّه كان بين يحيى بن خالد وبين عبدالله بن خالد بن مالك الخزاعي عداوة في السرّ ما كانا يظهرهما؛ وسبب العداوة بينهما أنّ أمير المؤمنين هارون الرشيد كان يحبّ عبدالله بن مالك محبة عظيمة، بحيث إنّ يحيى بن خالد وأولاده كانوا يقولون إنّ عبدالله يسحر أمير المؤمنين؛ حتّى مضى على ذلك زمان طويل والحقد في قلوبهما، فاتفق أنّ الرشيد قلّد ولاية أرمينية لعبدالله بن مالك الخزاعي وسيّره إليها، فلمّا استقرّ في تحتها قصدّه رجل من أهل العراق كان فيه فضل أدب وذكاء وفطنة إلاّ أنّه ضاق ما بيده وفي ماله، واضمحّل حاله فزور كتاباً علي لسان يحيى بن خالد إلى عبدالله بن مالك، وسافر إليه في أرمينية، فلمّا وصل إلى بابه سلّم الكتاب إلى بعض حجابيه، فأخذ الحاجب الكتاب وسلّمه إلى عبدالله بن مالك الخزاعي، ففتحّه وقرأه وتدبّره فعلم أنّه مزور، فأمر بإحضار الرجل فلمّا تمثّل بين يديه دعا له وأثنى عليه وعلى أهل مجلسه فقال له عبدالله بن مالك: ما حملك على بعد المشقة ومجيئك إليّ مزور؟ ولكن طب نفساً فإننا لا نخب سعيك. فقال الرجل: أطال الله بقاء مولانا الوزير، إن كان ثقل عليك وصولي فلا تحتج في منعي بحجة، فإنّ أرض الله واسعة، والزأق حيّ والكتاب الذي أوصلته إليك من يحيى بن خالد صحيح غير مزور. فقال عبدالله: أنا أكتب كتاباً لوكيلي ببغداد وأمره فيه

أن يسأل عن حال هذا الكتاب الذي أتيتني به فإن كان ذلك حقاً صحيحاً غير مزور قلدتك إمارة بعض بلادني أو أعطيتك مائتي ألف درهم مع الخيل والتجب الجليل والتشريف إن أردت العطاء، وإن كان الكتاب مزوراً أمرت أن تضرب مائتي خشبة وأن تخلق لحيتك...» (ألف ليلة وليلة، ۱۸۳۹، ج ۲: ۱۴۶-۱۴۸).

(ترجمه: «و نیز روایت کرده اند که میان یحیی بن خالد و عبدالله بن مالک خزاعی در نهان دشمنی بود و بروزش نمی دادند و سبب عداوت این بود که خلیفه هارون الرشید عبدالله بن مالک را بسیار دوست می داشت تا آنجا که یحیی بن خالد و فرزندانش می گفتند: عبدالله خلیفه را افسون کرده است. زمانی دراز می گذشت و این خصومت، همچنان پابرجا مانده بود تا اینکه هارون الرشید ولایت ارمنستان را به عبدالله بن مالک خزاعی داد و به آنجا روانه اش کرد و چون در محلّ مأموریت خود جا گرفت، مردی از اهالی عراق که مال از دست داده و تنگدست مانده، اما اهل فضل و ادب بود و دانش و هوش، سر خود، از سوی یحیی بن خالد، نامه ای به عبدالله نوشت و به محلّ فرماندار وی در ارمنستان رفت و آن را به یکی از پرده دارانش داد. حاجب آن را گرفت و به مالک خزاعی رساند و فرماندار که بازش کرد و از نظر گذرانید، دریافت که تقلبی است و فرمان به احضار آورنده اش داد و حاضرش که کردند، به وی روی خوش نمود و گفت: تو را چه بر آن داشت که این همه سختی ها را بر خود هموار کنی و نامه ای جعلی برایم بیاوری؟ با وجود این غم به دل راه مده، ناامیدت نمی کنم. مرد گفت: خداوند عمرت را دراز بدارد. نامه ای که از جانب یحیی بن خالد بر من می آورده ام، دست نوشته او است و تقلبی در میان نیست، اما اگر بر والی سنگین می نماید، ادعایی ندارم. زمین خدا پهناورست و من روزی خود در جایی دیگر خواهم جُست. عبدالله گفت: پس به نماینده ام در بغداد نامه ای می نویسم و از او خواهم خواست که در باب این نامه پژوهشی بکند. اگر درست باشد، تو را به امارت یکی از ولایاتم می گمارم یا اینکه اگر بخواهی، خدم و حشمی در اختیار می گذارم و دویست هزار درهم نیز تقدأ به تو می دهم، اما اگر تقلبی صورت گرفته باشد، دویست ضربه چوب نثارت می کنم و ریشت را از ته می تراشم...») (هزارویک شب، ۱۳۹۰، ج ۲: ۱۱۱۴-۱۱۱۵).

۲-۲-۴. حکایت مأمون و غریبه

چهارمین حکایت مشترک میان التبر المسبوك و هزارویک شب، «حکایت مأمون و غریبه» است که در ترجمه فارسی مرتضی مرعشی پور، ذیل همین عنوان روایت شده است (هزارویک شب، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۱۱۷-۱۱۱۹). این حکایت نیز از نظر حجم در هر دو کتاب، بسیار شبیه به هم است، به گونه ای که در التبر المسبوك، ۳۴۸ و هزارویک شب، ۴۴۳ نویسه دارد و در مجموع، روایت هزارویک شب، سه چهار سطر بیشتر از دیگری است.

جمله بندی های این حکایت در هر دو کتاب، بسیار شبیه و در مواردی با اختلاف چند کلمه، به طور کامل شبیه به هم است. موارد زیر نمونه هایی از شباهت این دو روایت را به خوبی نشان می دهد:

- نمونه ۱: «... ما كان في خلفاء بني العباس أعلم من المأمون في جميع العلوم، فكان له في كل أسبوع يومان يجلس فيهما لمناظرة الفقهاء...» (غزالی، ۱۹۸۸: ۱۱۶).
- (ترجمه: «نقل است که از خلفاء بنی عباس هیچ کس از مأمون داناتر نبود اندر همه علما و هر هفته دو روز مناظره بودی و فقها...») (غزالی، ۱۳۱۷: ۱۳۸).
- نمونه ۱: «و روي المأمون لم يكن في خلفاء بني العباس خليفة أعلم منه في جميع العلوم وكان له في كل أسبوع يومان يجلس فيهما لمناظرة العلماء فتحلس المناظرون من الفقهاء...» (ألف ليلة وليلة، ۱۸۳۹، ج ۲: ۲۱۱).
- (ترجمه: «و نیز روایت کرده‌اند که مأمون از همه خلفای عباسی داناتر و به دانش‌های زمان خود آگاه‌تر بود و هفته‌ای دو روز را به مناظره و مباحثه در حضور فقیهان...») (هزارویک شب، ۱۳۹۰، ج ۲: ۱۱۱۷).
- نمونه ۲: «فلما دارت المسألة الثانية أجاب بجواب أحسن من أجوبة الفقهاء كلهم فأمر أن يرفع إلى أعلى من تلك المرتبة...» (غزالی، ۱۹۸۸: ۱۱۶).
- (ترجمه: «چون به مسئله دیگر رسیدند، همچنین جواب نیکو [تر از همه فقها] داد. مأمون بفرمود تا او را برتر نشانند») (همان، ۱۳۱۷: ۱۳۸).
- نمونه ۲: «فلما وصلت إليه المسألة الثانية أجاب بجواب أحسن من الجواب الأول. فأمر المأمون أن يرفع إلى أعلى من تلك الرتبة...» (ألف ليلة وليلة، ۱۸۳۹، ج ۲: ۲۱۱).
- (ترجمه: چون [بحث] به مسئله دوم رسید، پاسخی نیکوتر از جواب نخست داد. پس مأمون او را در مقامی بالاتر نشانید).
- نمونه ۳: «فلما وصلت الثالثة أجاب بجواب أحسن وأصوب من الجوابين الأولين، فأمر المأمون أن يجلس قريباً منه...» (غزالی، ۱۹۸۸: ۱۱۶).
- (ترجمه: چون [بحث] به مسئله سوم رسید، پاسخی نیکوتر از پاسخ‌های نخست داد. پس مأمون دستور داد، نزدیک خودش بنشیند).
- نمونه ۳: «فلما دارت المسألة الثالثة أجاب بجواب أحسن وأصوب من الجوابين الأولين فأمر المأمون أن يجلس قريباً منه...» (ألف ليلة وليلة، ۱۸۳۹، ج ۲: ۲۱۱).
- (ترجمه: چون دور به مسئله سوم رسید، پاسخی نیکوتر و درست‌تر از پاسخ‌های نخست داد. پس مأمون دستور داد، نزدیک او بنشیند).
- نمونه ۴: «فقال: قد علم الرأى العالی زاده الله علواً أنّ العبد كان في مجلس الشریف من مجاهيل الناس ووضعا الجلاس...» (غزالی، ۱۹۸۸: ۱۱۶).
- (ترجمه: پس گفت: رای عالی [خليفة] که خدا بزرگی او را بیفزاید، می‌داند بنده در [این] مجلس عالی از مردم ناشناس و همنشینان فرودست بودم...)

– نمونه ۴: «فقال: قد علم الرّأي العالی زاده الله علوّاً أنّ العبد كان الیوم فی هذا المجلس الشّریف من مجاهیل الناس ووضعا الجلاس...» (ألف لیلة ولیلة، ۱۸۳۹، ج ۲: ۲۱۲).

(ترجمه: پس گفت: رایِ عالی [خلیفه] که خدا بزرگی او را بیفزاید، می داند بنده در این مجلس عالی از مردم ناشناس و همشینیان فرودست بودم...)

– نمونه ۵: «فلما سمع المأمون منه ذلك مدحه وشكره وأجلسه فی رتبته ووقّره، وأمر له بمائة ألف درهم، وحمله علی فرس، وأعطاه ثياب تجمل. وكان کلّ مجلس یرفعه علی جماعة الفقهاء حتّى صار أرفع منهم درجة، وأعلی منزلة» (غزالی، ۱۹۸۸: ۱۱۷).

(ترجمه: مأمون چون از او این بشنید، وی را ستود و سپاسش گفت و در مرتبه‌ای بالاتر نشاند و دستور داد صد هزار درهم به او بدهند و بر اسبش بنشانند و لباسی فاخر به او عطا کرد و در تمام مجالس از دیگر فقیهان گرامی‌ترش داشت تا اینکه مقامش از همه برتر و عالی‌تر شد.)

– نمونه ۵: «فلما سمع الخلیفة المأمون منه هذا القول مدحه وشكره وأجلسه فی رتبته ووقّره وأمر له بمائة ألف درهم وحمله علی فرس وأعطاه ثياباً فاخرة وكان فی کلّ مجلس یرفعه وبقربه علی جماعة الفقهاء حتّى صار أرفع منهم درجة وأعلی مرتبة. والله أعلم» (ألف لیلة ولیلة، ۱۸۳۹، ج ۲: ۲۱۲).

(ترجمه: مأمون چون از او این سخن شنید، وی را ستود و سپاسش گفت و در مرتبه‌ای بالاتر نشاند و دستور داد صد هزار درهم به او بدهند و بر اسبش بنشانند و لباسی فاخر به او عطا کرد و در تمام مجالس از دیگر فقیهان گرامی‌تر و نزدیک‌ترش داشت تا اینکه مقامش از همه برتر و عالی‌تر شد و خدا از همه داناتر است.)

با بررسی دقیق‌تر حکایت‌های مشترک میان التبر المسبوك و هزارویک شب، شباهت این حکایت در دو کتاب مورد نظر بیش از دیگر حکایت‌هاست. در ادامه، بخشی از متن عربی حکایت در این دو کتاب مقایسه می‌شود:

۲-۲-۱. بخشی از متن عربی حکایت در التبر المسبوك فی نصيحة الملوك

«یقال إنّه ما كان فی خلفاء بني العباس أعلم من المأمون فی جمیع العلوم، فكان له فی کلّ أسبوع یومان یجلس فیهما لمناظرة الفقهاء، وكان یجتمع عنده الفقهاء والمناظرون، والعلماء والمتكلمون، فدخل فی بعض الأيام إلی مجلسه رجل غریب علیه ثياب بیاض رتّة، فجلس فی أواخر الناس وقعد من وراء الفقهاء فی مكان مجهول، فلما ابتدأوا فی المسائل، وكان رسمهم یدیرون المسألة علی جماعة أهل المجلس فكلّ من وجد زیادة لطیفة أو نکته غریبة ذكرها، فدارت المسألة إلی أن وصلت إلی ذلك الرّجل الغریب، فتكلّم بكلام عجیب فاستحسنه المأمون فأمر أن یرفع إلی أعلى من تلك المرتبة.

فلما دارت المسألة الثّانية أجاب بجواب أحسن من أجوبة الفقهاء كلّمهم فأمر أن یرفع إلی أعلى من تلك المرتبة. فلما وصلت الثّالثة أجاب بجواب أحسن وأصوب من الجوابین الأوّلین، فأمر المأمون أن یجلس قریباً منه. فلما انقضت المناظرة أحضر الماء وغسلوا أيديهم، ثمّ أحضر الطّعام فأكلوا، ثمّ نهض الفقهاء وخرجوا، وقرب المأمون ذلك الرّجل وأدناه وطیب قلبه ووعده بالإحسان إلیه والإنعام علیه. ثمّ عجب مجلس الشّراب ونضد، وحضر التّدماء الملاح، وذات الرّاح...» (غزالی،

۱۹۸۸: ۱۱۶-۱۱۷).

(ترجمه: «نقل است که از خلفاء بنی عباس، هیچ کس از مأمون داناتر نبود اندر همه علماء و هر هفته دو روز مناظره بودی و فقها و ائمه و متکلمان گرد آمدندی. پس روزی مردی سیاه با جامه خلق به مجلس مأمون شد و اندر پس مردمان بنشست به جایی مجهول و چون مسئله آغاز کردند، رسم آن بودی که هر مسئله بگفتندی، گرد مجلس بگردانیدی تا هر که زیادت دانستی، بگفتی. پس مسئله می گردانیدند تا بدان مرد غریب رسید. او نیکوتر از همه جواب داد. مأمون را خوش آمد. بفرمود تا او را از آن جایگاه که بود، برتر نشانند.

چون به مسئله دیگر رسیدند، همچنین جواب از همه نیکوتر داد. مأمون بفرمود تا او را برتر نشانند و سیئم همچنین جواب داد نیکوتر. مأمون بفرمود تا او را نزدیک وی نشانند. چون مناظره به پایان رسید، آب آوردند و دست بشستند و نان بخوردند و فقها و متکلمان پیراکنندند. مأمون او را بنشانند و مجلس بیاراستند...» (همان، ۱۳۱۷: ۱۳۸).

۲-۲-۲. همان بخش از متن عربی حکایت در ألف لیلة ولیة

«وروي المأمون لم يكن في خلفاء بني العباس خليفة أعلم منه في جميع العلوم وكان له في كل أسبوع يومان مجلس فيهما مناظرة العلماء فتجلس المناظرون من الفقهاء والمتكلمين بحضرتة على طبقاتهم ومراتبهم. فبينما هو جالس معهم إذ دخل في مجلسه رجل غريب وعليه ثياب بيض رثة، فجلس في آخر الناس وقعد من وراء الفقهاء في مكان مجهول، فلما ابتدوا في الكلام وشرعوا في معضلات المسائل وكان من عادتهم أنهم يديرون المسألة علي أهل المجلس واحداً بعد واحد فكل من وجد زيادة لطيفة أو نكتة غريبة ذكرها، فدارت المسألة إلي أن وصلت إلي ذلك الرجل الغريب فتكلم وأجاب بجواب أحسن من أجوبة الفقهاء كلهم. فاستحسن الخليفة كلامه.

وأدرك شهرزاد الصباح فسكتت عن الكلام المباح. فلما كانت الليلة الثامنة بعد الثلاثمائة. [قالت] بلغني أيها الملك السعيد أنّ الخليفة المأمون استحسن كلامه.

وأمر أن يرفع من ذلك المكان إلى أعلا منه. فلما وصلت إليه المسألة الثانية أجاب بجواب أحسن من الجواب الأول. فأمر المأمون أن يرفع إلى أعلى من تلك الرتبة. فلما دارت المسألة الثالثة أجاب بجواب أحسن وأصوب من الجوابين الأولين فأمر المأمون أن يجلس قريباً منه. فلما انقضت المناظرة أحضروا الماء وغسلوا أيديهم وأحضروا الطعام فأكلوا. ثم نفض الفقهاء فخرجوا ومنع المأمون ذلك الشخص من الخروج معهم وأدناه منه ولاحظه ووعدته بالإحسان إليه والإنعام عليه...» (ألف ليلة ولية، ۱۸۳۹، ج ۲: ۲۱۱-۲۱۲).

(ترجمه: «و نیز روایت کرده‌اند که مأمون از همه خلفای عباسی داناتر و به دانش‌های زمان خود، آگاه‌تر بود و هفته‌ای دو روز را به مناظره و مباحثه در حضور فقیهان و متکلمین می نشست و روزی به این مهم مشغول بود که غریبه‌ای وارد مجلس شد. او پیراهنی سفید و کهنه بر تن داشت و فروتنانه در گوشه‌ای نشست. مجلسیان مانند همیشه مسائلی پیش کشیدند و در باب آن‌ها به گفت‌و شنود پرداختند و از حاضران خواستند که هر یک نظر خویش ابراز کنند. هر یک نکته‌ای گفتند و نوبت به غریبه که رسید، پاسخ‌هایی درخور به مباحث مطرح داد؛ آن‌سان که مورد توجه خلیفه قرار گرفت.

و قصه به اینجا که رسید، آسمان روشن شد و شهرزاد دیگر سخن نگفت و چون شب سید و نهم فرارسید، شهرزاد گفت: آورده‌اند ای ملک جوان بخت...

و مأمون که حرف هایش را شنید، بزرگش شمرد و در جایی شایسته نشاندش و موضوع بعدی که به میان آمد و نظر منطقی و مسدلّ وی را که شنید، بالا ترش نشاند و بحث که ادامه پیدا کرد و موضع گیری‌های او را که دریافت، به نشستن در کنار خویش مفتخرش کرد. گفت و گو پایان گرفت. آفتابه و لگن آوردند و دست شستند و سفره انداختند و حاضران غذایشان را خوردند و آماده رفتن شدند، اما مأمون او را از ترک مجلس بازداشت و به خود نزدیک کرد و به وی مهر ورزید و فرمود که مجلسی دیگر بیاریند و سفره‌ای دیگر بگسترانند...» (هزارویک شب، ۱۳۹۰، ج ۲: ۱۱۱۷-۱۱۱۸).

۲-۵. حکایت سعید بن سالم باهلی و فضل و جعفر برمکی

این حکایت که در هزارویک شب، ضمن شب‌های ۳۹۲ و ۳۹۳ روایت می‌شود، به لحاظ مقایسه حجمی اگر جمله‌های مربوط به شروع شب ۳۹۳ از متن هزارویک شب در نظر گرفته نشود، تقریباً هم‌اندازه متن عربی التبر المسبوك است. تعداد نویسه‌های این حکایت، در متن التبر المسبوك، مطابق نگارش این مقاله، ۲۱۶ نویسه و در متن هزارویک شب، ۳۵۰ نویسه است و در مجموع، روایت هزارویک شب چیزی در حدود چهار - پنج سطر بیشتر از متن التبر المسبوك است.

جمله‌بندی‌های این حکایت در هزارویک شب، چنانکه در ادامه و ضمن دو نمونه ملاحظه می‌شود، بسیار شبیه التبر المسبوك است:

- نمونه ۱: «قال سعد بن سالم الباهلي: اشتدّت بي الحال في زمن الرّشيد، واجتمع عليّ ديون يعجزني بعض قضائها، وعسر عليّ أداؤها، واحتشد بيابي أرباب الدّيون، وتزاحم الطّالبون، ولازمني الغرماء، فضاقت حيلتي، وازدادت فكريّ...» (غزالي، ۱۹۸۸: ۹۶-۹۷).

(ترجمه: سعد بن سالم باهلی گفت: در زمان [هارون] الرّشيد روزگارم سخت شد؛ بر من دیونی [بسیار] گرد آمد؛ من از پرداخت برخی از آن‌ها ناتوان شدم و آدایشان بر من دشوار شد. طلبکاران بر در خانه‌ام صف می‌کشیدند و ازدحام می‌کردند و [افزون بر طلبشان] غرامت نیز می‌خواستند. من چاره‌ای نداشتم و فکرم [سخت] پریشان شده بود...)

- نمونه ۱: «ومّا يحكي أنّ سعید بن سالم الباهلي قال: اشتدّت بي الحال في زمن هارون الرّشيد واجتمع عليّ ديون كثرية أثقلت ظهري وعجزت عن قضائها وضاقت حيلتي وبقيت متحيراً لا أدري ما أصنع حيث عسر عليّ أداؤها إعساراً عظيماً، واحتاطت بيابي أرباب الدّيون وتزاحم عليّ المطالبون ولازمني الغرماء فضاقت حيلتي وازدادت فكريّ فلما رأيت الأمور متعسرة والأحوال متغيرة...» (ألف ليلة وليلة، ۱۸۳۹، ج ۲: ۴۰۳-۴۰۵).

(ترجمه: «و نیز روایت کرده‌اند که سعید بن سالم باهلی گفت: در زمان هارون الرّشيد روزگار بر من تنگ شد و

چندان بدهکار شدم که از ادای بدهی‌هایم ناتوان ماندم و طلبکاران در فشارم گذاشته و به درِ خانه‌ام می‌آمدند و علاوه بر اصل طلب، ضرر و زیان می‌خواستند و من سرگشته و حیران مانده بودم و همه راه‌ها به روی خود بسته می‌دیدم...» (هزارویک شب، ۱۳۹۰، ج ۲: ۱۲۹۶).

- نمونه ۲: «فقم وانظر ما الشآن! فنهضت وأسرعت عدواً فرأيت ببابي رجلاً معه رقعة مكتوب فيها...» (غزالی، ۱۹۸۸: ۹۷).

(ترجمه: برخیز و بین چه اتفاقی افتاده و برخاستم و باعجله راهی شدم. بر درِ خانه‌ام، مردی را دیدم با نامه‌ای که در آن نوشته شده بود...)

- نمونه ۲: «فقم وانظر ما الشآن! فنهضت وأسرعت عدواً فرأيت ببابي رجلاً معه رقعة مكتوب فيها...» (ألف ليلة وليلة، ۱۸۳۹، ج ۲: ۴۰۴-۴۰۵).

(ترجمه: برخیز و بین چه اتفاقی افتاده و برخاستم و باعجله راهی شدم. بر درِ خانه‌ام، مردی را دیدم با نامه‌ای که در آن نوشته شده بود...)

این حکایت، پیش از غزالی در تاریخ برامکه نیز آمده که به لحاظ متنی و پاره‌ای از مطابقت‌های محتوایی، تفاوت‌های بسیاری با متن هزارویک شب دارد و جز نام شخصیت اصلی حکایت که در هزارویک شب و تاریخ برامکه، «سعید بن سالم الباهلی» و در التبر المسبوك، «سعد بن سالم الباهلی» ذکر شده، تقریباً متن التبر المسبوك با متن تاریخ برامکه، تفاوت‌های بسیاری دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- تفاوت ۱: در متن تاریخ برامکه برخلاف روایت هزارویک شب و التبر المسبوك، نامی از «عبدالله بن مالک الخزاعی» یکی از شخصیت‌های داستانی وجود ندارد و به جای او عبارت «مرا دوستی بود هاشمی» (ر.ک: ابوالقاسم بن غسان، ۱۳۱۳: ۵۶) آمده است.

- تفاوت ۲: در حکایت تاریخ برامکه، سعید بن سالم باهلی نزد جعفر بن یحیی برمکی می‌رود: «چون به درِ سرای جعفر بن یحیی رسیدم، پرده برداشته بود و مردم به سلام می‌رفتند با خویشتن گفتم: اگر من بگذرم و اندر سلام او نشوم، مبادا که کسی او را آگاه کند، زشت باشد؛ اندر شدم و سلام کردم...» (ابوالقاسم بن غسان، ۱۳۱۳: ۵۷-۵۸) در حالی که مطابق متن التبر المسبوك و هزارویک شب، او برای حلّ مشکلِ قرض‌هایش، نزد فضل و جعفر، فرزندان یحیی بن خالد برمکی می‌رود.

- تفاوت ۳: در حکایت تاریخ برامکه، وقتی سعید بن سالم باهلی نزد جعفر بن یحیی برمکی می‌رود، جعفر او را میهمان خود می‌نماید و او شب را به خوشی و عیش در خانه مجلل برمکیان و نزد کنیزان زیارویش سپری می‌نماید و شبی را در عین خوشی می‌گذراند و فردا جعفر برای عرض حال او نزد

خلیفه می‌رود و سرانجام کمک هنگفتی از خلیفه و خود، به او می‌نماید. این در حالی است که طبق روایت *التبر المسبوك* و *هزارویک شب*، پس از آنکه سعید بن سالم باهلی، احتیاجش را به برمکیان عرض می‌کند، آنان به او وعده می‌دهند که امیدواریم کارت به زودی سامان گیرد و سپس سعید بن سالم باهلی با ناامیدی از خانه ایشان به منزل عبدالله بن مالک الخزاعی می‌رود و شب را میهمان او می‌شود و فردا از طریق غلامش متوجه کمک برمکیان به خود می‌شود.

- تفاوت ۴: مطابق متن *تاریخ برامکه*، «دوست هاشمی» سعید بن سالم باهلی، وقتی متوجه مشکل مالی او می‌شود، با حواله دادن وی در نگارش عریضه‌ای به خلیفه و مشغول شدن در سخن گفتن با دیگری، اصطلاحاً او را از سر خود باز می‌کند: «چون وی [یعنی دوست هاشمی] سخن بشنید، مرا گفت چرا قصه بخلیفه برنداری و ازین حال او را آگاه نکنی. گفتم: یک نوبت نبسته‌ام، هنوز جواب بیرون نیامدست. چون از شغل این غریمان پردازم، قصه‌ای دیگر بنویسم تا آنگاه که فرمان او بود که استحقاق من بدهند. گفت بایستی که هم اکنون قصه نبستی و روی از من بگردانید و به کسی دیگر خود را مشغول کرد...» (ابوالقاسم بن غسان، ۱۳۱۳: ۵۷).

- تفاوت ۵: در متن *تاریخ برامکه* چنان که دیدیم، «دوست هاشمی» نه تنها کمکی به سعید بن سالم باهلی نمی‌کند، بلکه از او روی برمی‌گرداند و محترمانه او را از سر خود باز می‌کند، در حالی که مطابق روایت *التبر المسبوك* و *هزارویک شب*، «عبدالله بن مالک الخزاعی، وقتی ناتوانی خود را در حل مشکل او می‌بیند، او را به عرض حال به برمکیان معرفی کرده، تنها چاره باقی مانده را کمک ایشان می‌داند.

با توجه به تفاوت‌های آشکار میان روایت *تاریخ برامکه* و *هزارویک شب*، به نظر می‌رسد روایت *هزارویک شب*، به طور مستقیم، از متن *التبر المسبوك* برگرفته شده است و اقتباس آن از متن عربی یا فارسی *تاریخ برامکه*، منتفی است. در ادامه، بخشی از متن عربی حکایت در این دو کتاب مقایسه می‌شود:

۲-۵-۱. بخشی از متن عربی حکایت در *التبر المسبوك* في نصيحة الملوك

«قال سعد بن سالم الباهلي: اشتدّت بي الحال في زمن الرّشيد، واجتمع عليّ ديون يعجزني بعض قضائها، وعسر عليّ أداؤها، واحتشد بيابي أرباب الدّيون، وتزاحم الطّالبون، ولازمي الغرماء، فضاقت حيلتي، وازدادت فكريّ، فقصدت عبدالله بن مالك الخزاعي التمسّت منه أن يمديني برأيه، وأن يرشدني إلى باب الفرج، فقال عبدالله: لا يقدر أحد على خلاصك من محنتك وهمك، وضائقك وغمك، إلا البرامكة؛ فقلت: ومن يقدر على احتمال تكبرهم، والصبر على تيههم وتجبرهم؟ فقال: تصبر على ذلك لمصلحة أحوالك!

فنهضت إلى الفضل وجعفر ابني يحيى بن خالد، فقصصت عليهما قصتي وأبديت لهما غصتي. فقالا: أعانك الله وأقام لك الكفاية! فعدت إلى عبدالله بن مالك ضيق الصدر، منقسم الفكر، منكسر القلب وأعدت عليه ما قالاه، فقال: يجب أن تكون عندنا اليوم لننظر ما يقدره الله تعالى؛ فجلست عنده ساعة، وإذا بغلامي قد أقبل فقال: بابنا بغال كثيرة بأحماها ومعها رجل يقول أنا وكيل الفضل وجعفر، فقال عبدالله: أرجو أن يكون قد جاء الفرج....» (غزالي، ۱۹۸۸: ۹۶-۹۷).

(ترجمه: «سعد بن سلم الباهلی با هارون الرشید گفت: حال من تنگ شد و وام بسیار بر من گِرد آمد و وامداران بر من سخت گرفتند. بیچاره شدم. برفتم به نزدیک عبدالله بن مالک الخزاعی و از وی تدبیر جُستم در باب خویش. عبدالله گفت: هیچ کس تو را ازین محنت بیرون نبرد جز برامکه. گفتم: [که] تواند کشید کبر و جباری ایشان را؟ گفت: بیاید کشید به امید کار خویش. پس من به نزدیک فضل و جعفر رفتم؛ پسران یحیی بن خالد برمکی و حال خویش با ایشان بگفتم. ایشان گفتند که: خدای کفایت کناد! باز آمدم به نزدیک عبدالله بن مالک الخزاعی و آنچه شنیده بودم، بگفتم. گفت: امروز بر ما باش تا خدای تعالی چه تقدیر کرده است. آنجا بیوادم. زمانی برآمد. غلام من بیامد و گفت: بر در سرای ما اشتران با بارند و مردی دو با آن و می گویند: ما کس فضل و جعفریم. عبدالله گفت: امید می دارم که فرج آمد...») (همان، ۱۳۱۷: ۱۱۱).

۲-۵-۲. همان بخش از متن عربی حکایت در الف لیلة ولیة

«وَمَا يَحْكِي أَنَّ سَعِيدَ بْنَ سَالِمِ الْبَاهِلِيِّ قَالَ: اشْتَدَّ بِي الْحَالُ فِي زَمَنِ هَارُونَ الرَّشِيدِ وَاجْتَمَعَ عَلَيَّ دِيُونٌ كَثِيرَةٌ أَنْقَلْتُ ظَهْرِي وَعَجَزْتُ عَنْ قَضَائِهَا وَضَاقَتْ حَيْلِي وَبَقِيْتُ مَتَحِيرًا لَا أُدْرِي مَا أَصْنَعُ حَيْثُ عَسِرَ عَلَيَّ أَدَاؤُهَا إِعْسَارًا عَظِيمًا، وَاحْتَاطْتُ بِبَابِي أَرْبَابَ الدِّيُونِ وَتَرَاحِمَ عَلَيَّ الْمُطَالِبِينَ وَلَا زَمَنِي الْغُرَمَاءَ فَضَاقَتْ حَيْلِي وَازْدَادَتْ فِكْرَتِي فَلَمَّا رَأَيْتُ الْأُمُورَ مَتَعَسِّرَةً وَالْأَحْوَالَ مُتَغَيِّرَةً، قَصَدْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَالِكِ الْخَزَاعِيَّ وَالتَّمَسْتُ مِنْهُ أَنْ يَمْدَنِي بِرَأْيِهِ وَيُرَشِدَنِي إِلَى بَابِ الْفَرَجِ بِحَسَنِ تَدْبِيرِهِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَالِكِ الْخَزَاعِي: لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَيَّ خِلَاصِكَ مِنْ مَحْنَتِكَ وَهَمِّكَ وَضَيْقِكَ وَغَمِّكَ غَيْرَ الْبِرَامِكَةِ. فَقُلْتُ: وَمَنْ يَقْدِرُ عَلَيَّ إِحْتِمَالَ تَكْبَرِهِمْ وَيَصْبِرُ عَلَيَّ تَجَرُّهُمْ؟ فَقَالَ: تَحْمَلُ ذَلِكَ لِأَجْلِ صَلَاحِ حَالِكَ.

وَأَدْرِكُ شَهْرَازَادَ الصَّبَاحِ فَسَكَنْتُ عَنِ الْكَلَامِ الْمُبَاحِ. فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الثَّلَاثَةَ وَالتَّسْعُونَ بَعْدَ الثَّلَاثِمِائَةِ. قَالَتْ: بَلِّغْنِي أَيُّهَا الْمَلِكُ السَّعِيدُ...

أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَالِكِ الْخَزَاعِيَّ قَالَ لِسَعِيدِ بْنِ سَالِمٍ: تَحْمَلُ ذَلِكَ لِأَجْلِ صَلَاحِ حَالِكَ. فَهَضَمْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَمَضَيْتُ إِلَى الْفَضْلِ وَجَعْفَرِ وَلَدِي يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ وَقَصَصْتُ عَلَيْهِمَا قِصَّتِي وَأَبْدَيْتُ لهُمَا حَالَتِي. فَقَالَا: سَاعَدَكَ اللَّهُ بِعَوْنِهِ وَأَعَانَكَ عَنْ خَلْقِهِ بِمَنْهَ وَأَجْرَلْ لَكَ عَظِيمَ خَيْرٍ وَقَامَ لَكَ بِالْكَفَايَةِ دُونَ غَيْرِهِ، إِنَّهُ عَلَى مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ وَبِعِبَادِهِ لَطِيفٌ خَبِيرٌ.

فَانصَرَفْتُ مِنْ عِنْدَهُمَا وَرَجَعْتُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكِ ضَيْقِ الصَّدْرِ، مَتَحِيرَ الْفِكْرِ، مُنْكَسِرَ الْقَلْبِ وَأَعَدْتُ عَلَيْهِ مَا قَالَاهُ. فَقَالَ: يَنْبَغِي أَنْ تَقِيمَ الْيَوْمَ عِنْدَنَا لِنَنْظُرَ مَا يَقْدِرُهُ اللَّهُ تَعَالَى. فَجَلَسْتُ عِنْدَهُ سَاعَةً وَإِذَا بِغِلَامِي قَدْ أَقْبَلَ وَقَالَ: سَيِّدِي إِنَّ بَابَنَا بِغَالًا كَثِيرَةً بِأَحْمَالِهَا وَمَعَهَا رَجُلٌ، يَقُولُ: أَنَا وَكَيْلُ الْفَضْلِ بْنِ يَحْيَى وَجَعْفَرِ بْنِ يَحْيَى، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمَالِكِ: أَرْجُو أَنْ يَكُونَ الْفَرَجُ قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْكَ....» (الف ليلة ولية، ۱۸۳۹، ج ۲: ۴۰۳-۴۰۵).

(ترجمه: «و نیز روایت کرده اند که سعید بن سالم باهلی گفت: در زمان هارون الرشید، روزگار بر من تنگ شد

و چندان بدهکار شدم که از ادای بدهی‌هایم ناتوان ماندم و طلبکاران، در فشارم گذاشته و به در خانه‌ام می‌آمدند و علاوه بر اصل طلب، ضرر و زیان می‌خواستند و من سرگشته و حیران مانده بودم و همه راه‌ها را به روی خود بسته می‌دیدم. در آن حال، نزد عبدالله بن مالک خزاعی رفتم و از او خواستم تدبیری بیندیشد و دری به رویم باز کند. عبدالله گفت: کسی جز برمکیان توان مداوای درد تو را ندارد و هیچ کس جز آنان نمی‌تواند تو را از این محبت برهاند. گفتم: از آن می‌ترسم که تکبر و فخر فروشی‌هایشان را تاب نیاورم. گفت: مرغ زیرک چون به دام افتد، تحمل بایدش.

و قصه به اینجا که رسید، خورشید رخ نمود و شهرزاد لب از سخن شیرین فرو بست.

و چون شب سیصد و نود و سوم فرارسید، شهرزاد گفت: آورده‌اند ای ملک جوان بخت...

عبدالله بن مالک خزاعی به من گفت: مرغ زیرک چون به دام افتد، تحمل بایدش. از خانه او بیرون شدم و نزد فضل و جعفر، پسران یحیی بن خالد برمکی رفتم و حال و روز سختم را با ایشان در میان گذاشتم. گفتند: امیدواریم که خداوند یاریت دهد و تو را زیر منت خلق نبرد و از نعمت خویش سرشارت کند. او به هر چه خواهد، تواناست و به بندگانش مهر می‌ورزد.

دل شکسته و پریشان فکر ترکشان کردم و نزد عبدالله باز گشتم و آنچه را گفته بودند، برای او بازگو کردم. گفت: امروز بمان تا ببینم خدا چه می‌خواهد و نشستم و هنوز ساعتی نگذشته بود که غلامم آمد و گفت: سرور من! چندین قاطر به در خانه‌مان آمده‌اند و کسی با آن‌هاست که می‌گوید و کیل فضل بن یحیی و جعفر بن یحیی است. عبدالله به من گفت: امیدوارم که گشایشی در کارت پیش آمده باشد...» (هزارویک شب، ۱۳۹۰، ج ۲: ۱۲۹۶-۱۲۹۷).

۳. نتیجه

امام محمد غزالی، به عنوان یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های فکری جهان اسلام در قرن پنجم و اوایل قرن ششم، از آن دسته اندیشورانی است که به شهادت منابع و مأخذ گوناگون، در حوزه‌های مختلف سیاسی، اخلاقی، معرفتی و ادبی، جایگاه والایی در ایران و جهان دارد؛ اگرچه غزالی جز چند کتاب فارسی که نصیحة الملوك یکی از آن‌هاست، آثار بی‌شماری به زبان عربی دارد؛ جنبه‌های ادبی آثار او را بیشتر در آثار فارسی او جست‌وجو نموده‌اند و آثار عربی او در حوزه‌های دیگر علمی، بررسی شده است، با این حال، حدود نود سال پس از نگارش نصیحة الملوك، این کتاب با عنوان التبر المسبوك في نصیحة الملوك، به قلم یکی از مترجمان زبردست به زبان عربی ترجمه می‌شود و به سرعت جای خود را در میان عرب‌زبانان باز می‌کند، به گونه‌ای که گردآورندگان کتاب هزارویک شب نیز از این توشه، بی‌بهره نمی‌مانند.

راویان قصه‌های هزارویک شب، پنج حکایت از حکایت‌های تاریخی التبر المسبوك را مطابق نیاز خود در جلد‌های دوم و چهارم آن کتاب جای داده‌اند. از این پنج حکایت، یک حکایت مربوط به وظایف امیران، یک

حکایت مربوط به ارزش‌های صحت عقل و سه حکایت نیز مربوط به ارزش‌های بخشندگی و با محوریت کرامت و بزرگی یحیی، جعفر و فضل برمکی است.

اقتباس راویان هزارویک شب در «حکایت عمر بن خطاب و زن فقیر»، اقتباسی محتوایی و در حکایت‌های دیگر، اقتباس‌های صرفی و نحوی و منطبق بر متن عربی *التبر المسبوك* است، به گونه‌ای که میان حجم این حکایت‌ها در متن هر دو کتاب، تفاوت‌های زیادی وجود ندارد و نشان می‌دهد، راویان هزارویک شب، با وجود برخی از این حکایت‌ها در متون عربی، متن *التبر المسبوك* را برای اقتباس‌های خود برگزیده‌اند.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) حجة الاسلام محمد بن محمد ابو حامد طوسی معروف به غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ق.)، فقیه و متکلم شافعی ایرانی در حدود سی سالگی به بغداد رفت و پس از کسب علوم گوناگون، در نظامیه به تدریس و تعلیم پرداخت و به زودی در جهان اسلام شهرت بسزایی یافت. او پس از ده سال به انزوا و عزلت گرایش یافت؛ کار تدریس را رها کرد و به تألیف و تصنیف روی آورد. آثار وی را تا ۲۰۰ کتاب نوشته‌اند (ر.ک: تهامی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۵۸۱) که از آن میان، *احیاء علوم الدین* و *تهافت الفلاسفه* به عربی و *نصیحة الملوك* و *کیمیای سعادت*، به فارسی، بسیار معروف هستند. «اهمیت و اعتبار غزالی در علم کلام به جایی رسیده بود که ابن خلدون، او را همراه ابوالعالی، جوینی و امام فخر رازی از مهذبان بزرگ علم کلام از فلسفه، به شمار آورده و در مدح او بسیار سخن گفته است» (حلی، ۱۳۸۲: ۱۰۸). غزالی، با وجود مقام و منزلت علمی ممتاز و تیزهوشی و قدرت استدلال بالا، به ستیز با فلسفه برخاست، به گونه‌ای که برخی معتقدند، ضربه او بر تفکر فلسفی، در دنیای اهل سنت، هرگز جبران نشد (ر.ک: تهامی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۵۸۱).

(۲) نویسنده *آئرب الموارد* در معنای واژه «تبر» می‌نویسد: «التبر: ما كان من الذهب غير مضروب فاذا ضرب دنانیر فهو عين ولا يقال تبر إلا للذهب وبعضهم يقوله للفضة وقيل هو ما أستخرج من المعدن من ذهب وفضة وجميع جواهر الأرض قبل أن يُصاغ وقال ابن جني لا يقال له تبر حتى يكون في تراب معدنه أو مكسراً» (الخوري الشرتوني، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۹۲). (ترجمه: التبر: طلای غیر مسکوک است و هنگامی که سکه‌ها ضرب شوند، طلای مسکوک است و «تبر» فقط به طلا گفته می‌شود و برخی از [اعراب/ لغویان] به نقره نیز [تبر] می‌گویند و به طلا و نقره و تمام جواهراتی که از زمین استخراج شوند، پیش از آنکه ساخته شوند هم گفته شده است. ابن جنی، معتقد است که به [هیچ گوهری] تبر گفته نمی‌شود مگر اینکه جای اصلی آن در دل خاک بوده یا شکسته شده باشد).

با این توضیح، *التبر المسبوك* را می‌توان به «زر ریخته» یا «زر سره» ترجمه کرد.

(۳) «از آثار معتبر فارسی غزالی *نصیحة الملوك* است که حجة الاسلام آن را در حدود سال ۵۰۳، برای سلطان سنجر که ازو به ملک مشرق تعبیر می‌کند، نوشت، یعنی بعد از بازگشت از ملاقات سلطان در دشت تروک (طروق)» (صفا، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۲۴). با توجه به این تاریخ و نیز تاریخی که زرین کوب درباره زمان ترجمه *التبر المسبوك* به عربی ذکر می‌کند (ر.ک: ۱۳۶۹: ۱۷۶)، باید این ترجمه حدود ۹۳ سال پس از نگارش *نصیحة الملوك*، انجام شده باشد.

(۴) به جز «حکایت مأمون و غریبه» (هزارویک شب، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۱۱۷) و «حکایت یحیی بن خالد برمکی و عبدالله بن مالک خزاعی» که در متن نسخه کلکته با عنوان سرصفحه: «حکایة کرم خالد بن یحیی مع منصور» (الف لیلة وليلة، ۱۸۳۹، ج

۲: ۲۰۴)، نامیده شده، بقیه حکایت‌ها، کمابیش در هیچ کدام از نسخه‌های عربی، عنوان مشخصی ندارند و عنوان‌های آن‌ها، در این مقاله، از سوی نگارندگان انتخاب شده است.

کتابنامه

۱. ابوالقاسم بن غسان (۱۳۱۳)؛ اخبار بوامکه، ترجمه محمد بن حسین بن عمر هروی، با اهتمام و تصحیح و مقدمه تاریخی و ادبی میرزا عبدالعظیم خان گرکانی، تهران: مجلس.
۲. ألف ليلة وليلة (۱۸۳۹)؛ أسرار الليالي للعرب مما يتضمن الفكاكة ويورث الطرب، قد طبعه كاملاً مكملاً: ولیم حي مكنطن، الربع الثاني، كلكته: [بابتیست میسیون پرس].
۳. بیهقی، إبراهيم بن محمد (۱۹۹۵)؛ الحاسن والمساوي، تحقیق الشیخ محمد سويد، بیروت: دار إحياء العلوم.
۴. تهامی، غلامرضا (۱۳۸۵)؛ فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۵. جهشیاری، محمد بن عبدوس (۱۹۳۸)؛ كتاب الوزراء والكتّاب، حقه و وضع فهرسه مصطفي السقا؛ إبراهيم الاياري وعبدالحفيظ شبلي، القاهرة: مطبعة مصطفى الباني الحلبي وأولاده.
۶. حلبی، علی اصغر (۱۳۸۲)؛ تاریخ تمدن در اسلام: بررسی‌هایی چند در فرهنگ و علوم عقلی اسلامی، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
۷. خواجه نظام‌الملک طوسی، ابو علی حسن (۱۳۴۷)؛ سیر الملوك (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
۸. الخوري الشترتوني، سعيد (۱۳۸۵)؛ أقرب الموارد في فصیح العربية والشّوارد، قم: اسوه.
۹. زرّین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹)؛ فرار از مدرسه: درباره زندگی و اندیشه ابوحامد غزالی، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
۱۰. ستّاری، جلال (۱۳۶۸)؛ افسون شهرزاد: پژوهشی در هزارافسان، تهران: توس.
۱۱. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۸)؛ تاریخ ادبیات در ایران از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری، چاپ نهم، تهران: فردوس.
۱۲. غزالی، محمد بن محمد (۱۹۸۸)؛ التبر المسبوك في نصيحة الملوك، عربه عن الفارسية الي العربية احد تلامذته [مبارک بن أحمد مبارک اربلي]، ضبطه و صححه أحمد شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۳. ----- (۱۳۱۷)؛ نصيحة الملوك، با مقدمه و تصحیح و حاشیه جلال همایی، تهران: کتابخانه دانشگاه تهران.
۱۴. هزارویک شب (۱۳۹۰)؛ ترجمه مرتضی مرعشی‌پور، تهران: نیلوفر.

بحوث في الأدب المقارن (فصلية علمية - محكمة)

كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة رازي، کرمانشاه

السنة الثامنة، العدد ٢٩، ربيع ١٣٩٧ هـ. ش / ١٤٣٩ هـ. ق / ٢٠١٨ م، صص ٥٧-٨٢

التبر المسبوك في نصيحة الملوك للغزالي مصدر لبضع حكايات من ألف ليلة وليلة^١

احمد رحيم خاني ساماني^٢

طالب الدكتوراه في فرع اللغة الفارسية وآدابها، جامعة آزاد اسلامي، شهرکرد، إيران

محمد حكيم آذر^٣

أستاذ مشارك في قسم اللغة الفارسية وآدابها، جامعة آزاد اسلامي، شهرکرد، إيران

مظاهر نيكخواه^٤

أستاذ مساعد في قسم اللغة الفارسية وآدابها، جامعة آزاد اسلامي، شهرکرد، إيران

الملخص

إنّ معرفة المصادر والبحث عن أصل الحكايات وكذلك الأفكار والموادّ والعناصر الأدبيّة واللغويّة لدى الشعراء والكتّاب تُعدّ من أهمّ التوافد في الدراسات اللغويّة والأدبيّة. ومما يزيد في أهميّة هذه القضية هو أنّ تُترجم تعاليم أثر ما إلى لغة أخرى. وعبر ترجمة دقيقة وأمينّة لا يُباح لهذا الأثر الأدبيّ أن يحتلّ مكانةً جديرة به في ثقافة أمةٍ أخرى ولغتها فحسب، وإتّما يتاح له كذلك أن يترك فيها تأثيراته التناسبيّة ويخلّدها. تحاول هذه المقالة عبر تطبيق ومقارنة نصيّة دقيقة بين النصّ العربي لكتاب ألف ليلة وليلة والترجمة العربيّة لكتاب نصيحة الملوك للإمام أبي حامد الغزالي تحت عنوان التبر المسبوك في نصيحة الملوك أن تقوم بإثبات أنّ خمس حكايات من ألف ليلة وليلة مصدرها كتاب التبر المسبوك. وعلى الرّغم من وجود نصوص مختلفة يتضمّن بعضها روايات أخرى لهذه الحكايات الخمس بشكل أو بآخر، فإنّ رواة ألف ليلة وليلة ومن قاموا بجمع هذه الحكايات قد اتخذوا هذا الكتاب حجر أساس لهم في تقريرهم لهذه الحكايات الخمس. إنّ اقتباس الرّواة في إحدى الحكايات المدروسة اقتباس يرتبط بالمحتوي، وفي الأربع الأخر اقتباسات صرفيّة ونحويّة تنطبق على النصّ العربي لـ التبر المسبوك تمام الانطباق بحيث يتّضح من خلال ذلك أن ليس هناك اختلافات كبيرة بين حجم هذه الحكايات في كلا الكاتبين، وكذلك يبيّن لنا هذا الأمر أنّ رواة ألف ليلة وليلة قد اختاروا نصّ التبر المسبوك أساس اقتباس لهم، وذلك على الرّغم من وجود بعض من هذه الحكايات في النصوص العربيّة الأخرى.

الكلمات الدليليّة: الأدب المقارن، معرفة المصادر، هزارويك شب، ألف ليلة وليلة، التبر المسبوك في نصيحة الملوك، نصيحة الملوك، الإمام محمد الغزالي.